بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 15 فروردین 1395

من یک مروری کنم از نتایج بحث هایی که از اول مال حدیث رفع تا اینجا داشتیم تا بحث ها جدید را شروع کنیم. ما در مورد حدیث رفع عرض کردیم که رفع در اصطلاحات عربی به اَفعال تعلق می گیرد. گاهی اوقات هم به بعضی از موضوعاتی که مالیات و امثال اینها هم رفع تعلق گرفته است ولی هیچ گاه به احکام تعلق نمی گیرد. رُفع الوجوب و امثال اینها اطلاق نمی شود. رُفع الحرمه اطلاق نمی شود رفع در مقابل وضع بر عاتق است. بر گردن گذاشتن هست و در اصطلاحات روایات خود افعال به گردن اشخاص گذاشته می شود. افعال دو جور به گردن گذاشته می شوند. یکی افعال بعد از تحقق به گردن انسان قرار می گیرد، آن در صورتی هست که فعل محرم باشد. شیئی که محرم باشد به اعتبار مؤاخذه ای که این فعل دارد. به اعتبار کفاره ای که دارد به اعتبار سنگینی که آن عمل دارد. خود آن عمل به گردن عباد قرار داده می شود. ما نمی خواهیم اصلا ملتزم شویم که از جهت لفظی تقدیر اینجا وجود دارد. نمی خواهیم بگوییم که کأنه مؤاخذه مقدر است. نه مؤاخذه مقدر نیست خود عمل به گردن انسان گذاشته می شود و عرض کردیم که اینکه رفع به مؤاخذه نسبت داده شود یا رفع به مؤاخذه نسبت داده شود خود آن خیلی نادر هست غالبا خود عمل مرفوع و موضوع از عباد شمرده شده است. بله به اعتبار آن مؤاخذه ای که عمل دارد، عمل به گردن عباد اعتبار شده است. عملی که مؤاخذه دار هست به گردن عباد قرار گرفته است و عملی که مؤاخذه ندارد به گردن عباد قرار نگرفته نشده است. یکی این جوری است عمل بعد از انجام گرفتن یعنی معصیت. که ما این بحث را هم مطرح کردیم که اینجا این معصیت اعم از این است که به فعل محرمات باشد یا به ترک واجبات. هر دو اینها را هم می شود گفت که به گردن عباد قرار داده شده است. یعنی هم ترک به گردن عباد، اگر کسی واجبی را ترک کرد این واجب کأنه ترک الصلوه به گردنش هست و اختصاص به وجودیات ندارد و عدمیات را هم شامل می شود. این یک جور. یک جور عمل قبل از وجود در نظر گرفته شود. عملی که قبل از وجود در نظر گرفته شود به عهده عباد گذاشته شود این به اعتبار این هست که واجب هست آن عمل. در مورد واجبات هست که به گردن عباد گذاشته می شود. این اصل مفهوم. این نکته را هم ضمیمه کنم آقایان در کلمه رفع، معمولا رفع را به معنای نفی گرفته اند. یعنی نبودن. می گویند که مثلا شارع مقدس احکام را رفع کرده است یعنی اعدام کرده است معدوم کرده است. در حالی که اطلاق رفع به این اعتبار نیست که از بین برده است. از گردن برداشته است. رفع یعنی اسقاط از عاتق. از گردن برداشتن و احکام هیچ وقت به گردن عباد در اطلاقات شرعی اعتبار نشده است که احکام به گردن آنها است. آن متعلق احکام که آن افعال هست واجبات به گردن عباد هست نه وجوب. وجوب به گردنشان نیست آن صلوه و صوم و زکات و امثال اینها به گردن عباد هست و رفع آن به این است که این وجوب مرتفع شود و برداشته شود. این دو جور هست. یکی عمل انجام شده و یکی عمل انجام نشده. یعنی محرمی که انجام می شود به گردن عباد قرار می گیرد و یک شیئی که به گردن او گذاشته می شود یعنی انجام آن از او خواسته شده است. این اصل اینها. حالا در فقرات حدیث رفع کدام یک از این دو معنا اراده شده است؟ ما عرض می کردیم که در سه فقره اضطرار، نسیان و خطا با توجه به صیغه ماضی که در آن به کار رفته است مفروض این است که یک عملی انجام شده است. یک عملی هست که انسان انجام داده است عن اضطرارٍ. عملی که انسان انجام داده است عن خطأ. عملی که انجام داده است عن نسیانٍ. می گوید این عمل انجام شده عن اضطرارٍ أو خطأ أو نسیانٍ این مرفوع است. یعنی مؤاخذه ای بر اینها، بازگشت به این می کند که مؤاخذه و گناهی در مورد اینها برای انسان نوشته نمی شود و انسان در قبال اینها مؤاخذه نمی شود. عرض کردم نه اینکه کلمه مؤاخذه را در تقدیر می گیریم نه، خود آن عمل برداشته می شود ولی برداشتن عمل به این است که دیگر آن عمل مؤاخذه ندارد. عملی که مؤاخذه ندارد دیگر گردن گیر انسان نیست. اما در مورد فقره ما لا یعلمون. ما عرض می کردیم که قدر روشن آن، آن چیزی که خیلی واضح است این است که یک واجبی که انسان نمی داند این واجب هست یا نیست آن خب از گردن انسان ساقط هست و وجوب آن گردن انسان را، یعنی دیگر واجب نیست آن عمل مشکوک الوجوب لا یکون واجبا. این مقدار مسلم حدیث است. ما آیا رفع ما لا یعلمون موارد محرمات را هم می گیرد یا نمی گیرد. ما به دو بیان می خواستیم بگوییم که دو بیان می شود ذکر کرد برای اینکه بگوییم محرمات را می گیرد. یکی اینکه بگوییم محرمات در واقع ترک محرمات واجب هست به این اعتبار بگوییم مالا یعلمون محرمات را هم می گیرد. یک اعتبار دیگر اینکه بگوییم ما لا یعلمون ولو به صیغه مضارع هست بر خلاف نسوا و ما اضطروا و ما اخطئوا. ولی اختصاص ندارد به عمل قبل از انجام. بعد از انجام عمل هم ما لا یعلمون کأنه بگوییم صدق می کند. بگوییم بعد از انجام عمل می توانیم بگوییم که لا یعلمون که این عملی که انجام شده است واجب بوده است یا نبوده است. البته هر دو این تقریبات ذاتا تقریبات خلاف ظاهری هستند. اینکه ما بخواهیم بگوییم که محرمات ترکش واجب است نیازمند به یک، یعنی یک عنایت و قرینه ای هست این جور نیست که ذاتا ما بتوانیم بگوییم که ترک محرمات واجب است. یا عمل انجام شده را بخواهیم بگوییم لا یعلمون که این عمل واجب است یا، ظاهر ما لا یعلمون ابتدائا این است که عملی که می خواهد انجام بگیرد. عملی که انجام گرفته است یعنی بین آن شیئی که انسان انجام می دهد، بین ما لا یعلمون و متعلق آن باید زمانش یکی باشد. من الآن نمی دانم این عملی که می خواهم انجام بدهم واجب است یا نیست. اما عملی که قبلا انجام داده ام نمی دانم واجب هست یا نیست آن خلاف اصل اولی است. در بحث استصحاب هم این مطلب را گفته اند. ظاهر استصحاب این است که متعلق زمان علم و متعلقش یکی است. و اینکه زمان علم و متعلق مختلف باشد خلاف مفهوم اولیه است. این درست است یعنی هر دو تقریبی که ذکر کردیم ذاتا نیازمند قرینه هست نیازمند یک عنایتی هست ولی با توجه به اینکه قبل از شیخ حر عاملی من ندیدم که کسی در مورد حدیث رفع اختصاصش به شبهه وجوبیه را مطرح کند همه در شبهه وجوبیه و تحریمیه حدیث رفع را شامل می دانند معنایش این است که اجمالا مفاد حدیث رفع مفادی دانسته می شود که محرمات را هم شبهات تحریمیه را می گیرد. حالا یا به قرینه اول یا به تعبیر اول. تقریب اول و دوم مشکل عقلی نداشت مشکلش این بود که نیاز به یک قرینه ای دارد. همین فهم عمومی همه از حدیث رفع که شامل محرمات و شبهات تحریمیه هم می دانستند خودش قرینه است بر اینکه یکی از این دو بیان حالا بیان اول یا دوم هر کدام از این دو بیان را ذکر کنیم یکی از این بیانات بالاخره تام هست و حدیث رفع شامل شبهات تحریمیه هم می شود. خب این یک مرحله بحث. مرحله بحث دوم یک بحثی را مطرح کردیم در مورد اینکه آیا حدیث رفع اختصاص دارد به امور وجودیه یا امور عدمیه را هم شامل می شود؟ این بحث اختصاص به امور وجودیه و امور عدمیه عمدتا در همین بحث شبهات تحریمیه به درد می خورد. و الا یک ثمره آن چنانی غیر از این ندارد. ما در واقع با توجه به آن تبیینی که می کردیم می خواستیم بگوییم که اختصاص به امور وجودیه ندارد و امور عدمیه را هم می گیرد. یعنی به این معنا که هم در فقرات اضطرار و خطأ و نسیان می خواهیم بگوییم که آن فعل خارجی، محرم خارجی که از سنخ فعل باشد آن هم به گردن عباد نیست. آن محرم خارجی که از سنخ ترک باشد مثل ترک الواجب همه آنها را هم شامل می شود و اختصاص ندارد به خصوص در این قطعه اش به دلیل اینکه ترک مؤاخذه دار، ترک یعنی آن اعتباری که فعل را به گردن عباد قرار می دهد آن اعتبار به خاطر خود فعل نیست. فعلی که مؤاخذه همراه دارد این کأنه گردن من را می گیرد. به این اعتبار یعنی به اعتبار وصفی که فعل دارد فعل را می گوییم به گردن عباد هست. ترک هم چون ترک مؤاخذه دار هست به این اعتبار خیلی روشن تر هست که چنین ترکی را اطلاق دلیل چنین ترکی را می گیریم. همچنین نسبت به قطعه رفع ما لا یعلمون، عرض کردم ما لا یعلمون عمدتا قطعه رفع ما لا یعلمون عرض کردم ما لا یعلمون عمدتا در موردش مهم هست و شبهات تحریمیه هم به یکی از این دو بیانی که قبلا عرض کردیم، یا باید بگوییم که امور عدمیه را می گیرد که به اصطلاح بگوییم محرمات خودش واجب هست این واجبی که ما می گوییم اعم از واجبی هست که یک امر وجودی باشد مثل نماز یا یک واجبی که یک امر عدمی باشد که ترک الشرب الدخان و امثال اینها باشد. حالا خیلی اصرار نداریم که بگوییم رفع ما لا یعلمون حتما آن عدم را می گیرد. چون تقریب دیگری بود که آن تقریب هم کافی بود برای اثبات مطلب. اجمالا ثمره اش در بحث شبهات تحریمیه ظاهر می شود ما با توجه به اینکه تخصیص حدیث به شبهات وجوبیه در کلام غیر از شیخ حر عاملی را ما ندیدیم و همه اشخاص این حدیث را کأنه اعم از شبهات تحریمیه و شبهات وجوبیه می فهمیم اجمالا ما می فهمیم که شبهات تحریمیه هم در جایی که انسان شک می کند یک شیئی محرم هست یا نیست مشمول حدیث رفع هست و شرعا آن تکلیفی نسبت به شبهات تحریمیه ما نداریم. خب این یک مرحله بحث. بحث دیگری که این آخر شروع کردیم بحث شمول حدیث رفع نسبت به امور ضمنیه است. واجبات ضمنیه است. فرض شد که ما یک بحث هست که اگر شخصی اضطرارا نماز را فاقد جزء خواند. فاقد شرط خواند. یا واجد مانع خواند. آیا این نمازش صحیح هست یا نیست؟ حالا اضطرارا یا نسیانا یا خطأ. این یک مرحله بحث. یک مرحله بحث این است که آیا نسبت به فقره ما لا یعلمون آیا فقره رفع ما لا یعلمون جایی را که انسان شک دارد یک شیئی جزء الواجب هست یا شرط الواجب هست یا مانع واجب هست آنهارا هم شامل می شود یا خیر. اما در مورد فقره اول که اضطرار و خطأ و نسیان بود ما عرض می کردیم که آن چیزی که این حدیث دال بر این هست این است که اگر شما از روی خطا یا اضطرار یا نسیان محرمی را مرتکب شوید اعم از اینکه آن محرم وجودی باشد یا عدمی باشد عقوبت و مؤاخذه نمی شوید. ماحصل مختار ما این شد که از حدیث یک همچین معنایی استفاده می شود. که البته از مؤاخذه نشدن احیانا اخبار به عدم المؤاخذه عدم تکلیف هم استفاده می شود که آن یک بحث دیگری است که قبلا به آن اشاره کردیم که اخبار به عدم المؤاخذه دلالت عرفیه بر نفی التکلیف دارد که اینجا خیلی مهم نیست. بحث این هست که شما اگر در جزئی از وقت نمازی بخوانید به دلیل اضطرار یک نماز بدون سوره بخوانید. بدون آن چیزی که واجب هست بدون بسمله بخوانید. بسمله که واجب است در حمد نماز شما یک نمازی بخوانید که بسمله در آن نباشد مثلا. بحث این هست که نماز خودش که آن فرد خاص نماز که واجب نبوده است آن که واجب بوده است یک صرف الوجود نماز در کل این وقت است. اگر من مضطر باشم که نماز واجد سوره را در کل وقت ترک کنم خب مشمول حدیث هست. ولی مجرد اینکه من یک نماز همراه با نماز فاقد سوره در جزئی از وقت می خوانم در حالی که اضطرار من مستوعب نیست، آن نماز من را مشمول حدیث نمی کند. حدیث این را می گوید که شما اگر یک محرمی انجام دادید، این محرم اگر عن اضطرارٍ و خطأ و نسیانٍ بود این محرم، کما محرم. کسی که در جزئی از وقت اضطرار دارد این محرمی مرتکب نشده است. چون بعد از او می تواند این نماز را بخواند و اگر بعد از آنکه اضطرار برطرف شد شما نمازتان را نخواندید ترک نماز مستند به اضطرار نیست. ترک نماز به اختیار خودتان است. شما می توانستید یک نماز واجد شرایط و اجزاء و فاقد موانع بخوانید که نخواندید. پس بنابراین اینکه در وسط وقت این حدیث بخواهد شامل شود اینکه شامل نمی شود. پس بنابراین، این حدیث دال بر عدم لزوم اعاده در وقت بدانیم این حدیث ربطی به او ندارد. این در صورتی این حدیث مورد را می گیرد که عذر مستوعب باشد نسبت به تمام وقت. این یک طرف قضیه. اما آیا این حدیث می تواند وجوب قضاء را بردارد یا وجوب قضاء را بر ندارد. قضاء متوقف بر معصیت نیست. موضوع قضا این نیست که شما معصیتی انجام داده اید. گناهی مرتکب شوید. ترک الواجب موضوع قضا است. فوت یعنی همان ترک واجب. فوت چیزی غیر از این نیست. شما وقتی در کل وقت ولو به جهت اضطرار یک نماز بدون سوره خواندید شما نماز با سوره را ترک کرده اید این موضوع برای قضا فراهم هست. قضا می گوید کسی که واجب را ترک کند باید قضا را مرتکب کند. بحث سر این نیست که معصیتی شما حتما باید مرتکب شوید و رفع مضمونش این هست که شما آن شیئی که انجام داده اید حالا چه وجودی باشد و چه عدمی باشد از سنخ ترک باشد این گردن گیر شما نمی شود. گردن گیر شدن یعنی مسئولیت و تبعه به عقوبت ندارد. قضا از باب عقوبت نیست. از باب مؤاخذه نیست. قضا به خاطر اینکه یک واجبی را انجام نداده اید و واجبش را باید انجام دهید.

سوال: دو تکلیف دارد. یک تکلیف قبل از وقت دارد و یک تکلیف بعد از وقت. دو تکلیف مختلف است حالا به آن که کاری نداریم بحث سر این هست که تکلیف قضایی به مناط مؤاخذه نیست. بله کفاره را بر می دارد. کفاره به مناط مؤاخذه است به اعتبار اینکه، خود کفاره هم گاهی اوقات بعضی هایش جبرانی است و بعضی هایشان عقوبتی است. کفاره هایی که می گوییم کفاره عقوبتی است. کفاره عقوبتی را بر می دارد به جهت عقوبت می گوید کفاره ای متوجه شما نمی شود. اما قضا به جهت اینکه یک معصیتی شما مرتکب شده اید نه. معصیت مرتکب نشده اید بنابراین وجوب قضاء را هم این دلیل ناظر به نفی آن نیست. پس نسبت به ترک اجزاء و شرایط یا اتیان موانع، عن اضطرارٍ عن نسیانٍ عن خطأٍ، این دلیل نه در وقت و نه در خارج وقت نکته جدیدی برای ما نمی آورد. مهم بحث ما لا یعلمون قضیه است. که اگر من شک دارم که مثلا سوره واجب هست یا نیست. آیا ما می توانیم با تمسک به حدیث رفع بگوییم حکم ظاهری بر عدم وجوب سوره وجود دارد. این نکته را هم ضمیمه بکنم

سوال:... بحث قبلی شما فرمودید نفی مؤاخذه ... از نفی تکلیف تلازم دارد با ....

پاسخ: نفی اخبار به تکلیف

سوال: بله اخبار. اینکه فرمودید اگر ما از نفی مؤآخذه برای امر مضطر کشف کردیم که امر به نماز کامل نداشته است خب این قضایش نیازمند اثبات است. نیازمند دلیل برای اثبات قضا هست. چون وقتی امر به کامل نداشتهاست آن ناقص را بخواهد قضا کند نیاز به دلیل .. اگر دلیل هم نداشته باشیم کافی است برای نفی قضا

پاسخ: مفروض ما این هست که ادله، یک بحث، بحث اثباتی است که آثا ادله قضا اطلاق دارد یا خیر. فرض ما اینجا ها این است که اقض مافات این موارد داریم. یعنی فرض کنید در جایی که شخصی کل عمل را ترک کند اضطرارا. آن باید قضا کند. بحث این است که کسی که کل عمل را ترک نکرده است و قسمتی از عمل را انجام داده است. ما الآن بحث اثباتی نمی کنیم. فرض این است که کسی که کل عمل را اگر ترک کرده باشد قضا بر او واجب هست. ولو به جهت اضطرار. کسی که مضطر هست و در وقت نمی تواند اصلا عمل را انجام دهد قضا برایش واجب است. در این فرض که اطلاق قضا داریم می خواهیم بگوییم اگر کل عمل را انجام نداد و قسمتی از عمل مضطر الیه بود عمل انجام شده مجزی است یا نیست. می خواهیم بگوییم که حدیث رفع دال بر اجزاء نخواهد بود. در بحث آن این مرحله.

بحث بعدی در مورد ما لا یعلمون است. آن این است که کسی که شک دارد که یک شیئی جزء عبادت هست یا نیست. مثلا سوره حالا عبادت و اینها خصوصیت ندارد. جزء واجب. سوره را نمی دانیم جزء نماز هست یا نیست. بحث این است که آیا می توانیم به حدیث رفع تمسک کنیم و شامل این مورد می شود حدیث رفع یا خیر. یک توضیحی را ابتدائا عرض کنم ما ممکن است دو بحث اینجا مطرح کنیم. یکی اینکه آیا حکم ظاهری در ظرف جهل عدم وجوب نماز یعنی وجوب نماز بدون سوره اینجوری هست که ما بگوییم که در ظرف جهل نمازی که به گردن ما واجب است نماز بدون سوره است. یک حکم ظاهری اینجا داریم یا خیر. بحث ما این است. یک بحث دیگری ممکن است مطرح شود آن این است که اگر جهل برطرف شد. آیا آن حکم ظاهری از حکم واقعی مجزی هست یا نیست؟ ما بحثمان آن نیست. بحث ما در همان ظرف جهل است. در ظرف جهل آیا من نمازی که به گردن من واجب هست یک نماز بدون سوره به گردن من واجب است یا این جوری نیست. به نظر می رسد که وجهی ندارد که ما بگوییم حدیث رفع اجزاء را نمی گیرد. هر جور ما وجوب اجزاء را معنا کنیم. چون یک بحث مفصلی هست شاید بعدا برسیم در مورد آن صحبت کنیم که آیا وجوب اجزاء، وجوب ضمنی است. وجوب نفسی ضمنی است یا وجوب غیری است. مرحوم آقا سید محمد فشارتی وجوب اجزاء را وجوب غیری می داند بعضی ها آن را وجوب نفسی ضمنی می داند و تحلیل این وجوب نفسی چیست حقیقت وجوب نفسی چیست خودش بحث های خیلی مفصلی دارد که تحلیل حقیقت وجوب نفسی و وجوب ضمنی چیست. حالا آن بحث ها را اصلا نمی خواهیم واردش بشویم. علی ای تقدیر اجزاء در ضمن کل به گردن من می آید. یا اجزاء در جایی که کل واجب باشد غیری هم باشد شرط وجوب غیری این است که کل واجب باشد تا این واجب باشد. یعنی جایی که کل عمل واجب باشد این هم به گردن من می آید. حدیث رفع می گوید که این جزئی که شما شک کرده اید این جزء واجب نیست به گردن شما. وجوب جزء را در ظرف جهل و شک برطرف می کند. سایر اجزاء چون انسان علم دارد حکم ظاهری به اتیان آنها است. این یکی حکم ظاهری به عدم اتیان آنها هست. و همین مقدار کافی هست یعنی دو تا حکم ظاهری را از یک طرف حکم ظاهری هست در اینکه سایر اجزاء به عنوان یک حکم ظاهری واجب است سایر شرایط واجب است. مانع هم هنوز مانعیت دارد. مانعی که علم به مانعیت به آن داشته باشیم. این یکی هم واجب نیست همین مقدار کافی هست برای اینکه از آن استفاده شود که تکلیف ظاهری ما به نماز فاقد این شرط یا این جزء تعلق گرفته است. جمع بین این دو تا حکم ظاهری، حکم ظاهری به وجوب نماز. با اجزاء و شرایط معلومه و با فقدان اجزاء ممنوعه اشیاء ممنوعه به علاوه حکم ظاهری به عدم وجوب آن جزء یا شرط مشکوک. این دو تا را ضمیمه کنیم از آنها استفاده می شود که حکم ظاهری ما نماز بدون سوره است. البته یک بحث اینجا هست که ایا ما علم اجمالی که داریم که مثلا یا نماز ده جزئی واجب است یا نماز 9 جزئی واجب است این چه جوری منحل می شود آیا این علم اجمالی چه شکلی از اثر می افتد. بحث آن را در بحث برائت و اینها باید بحث کنیم. آیا این حکم ظاهری به عدم وجوب سوره صلاحیت انحلال علم اجمالی را دارد یا ندارد باید بحثش را آنجا بحث کنیم. این بحث خودش یک بحث جدی در بحث اقل و اکثر ارتباطی باید مطرح شود. بحث ما این است که ذاتا منهای آن علم اجمالی حدیث رفع اجزاء را هم میگیرد. البته اگر ما گفتیم که گرفتن اجزاء کافی نیست برای انحلال علم اجمالی دیگر ثمره ای ندارد. طبیعتا چون ثمره ای ندارد به خاطر بی ثمره بودن چیزی ندارد که اجزاء را بگیرد. ولی بحث ما الآن این جهتش نیست. بحث ما این است که اگر به وجهی از وجوه علم اجمالی نسبت به اقل و اکثر را توانستیم منحل کنیم ولو به این حکم ظاهری عدم وجوب سوره. عدم وجوب جزء مشکوک. عدم وجوب شرط مشکوک آن علم اجمالی را توانستیم منحل کنیم خب مشکل حل است. پس بنابراین بحث ما این است که اقتضاء حدیث رفع نسبت به اجزاء و شرایط تام است. حالا آیا این چقدر زور دارد. زور دارد که بتواند آن علم اجمالی را به هم بزند در نتیجه اثر آن بالفعل مستحکم شود و تأثیر در عمل بگذارد آن بحث هایی است که درک بحث اقل و اکثر ارتباطی باید بحثش را بکنیم. پس بنابراین بحث ما این است که اثباتا حدیث رفع اجزاء مشکوکه، شرایط مشکوکه را مرتفع می کند. و اختصاصی ندارد به یک شیئی که واجب مستقل باشد. وجوب کل را همچنان که اگر مشکوک باشد به عنوان حکم ظاهری آن وجوب برداشته می شود اجزاء مشکوکه هم در ظرف جهل برداشته می شود. این محصل مطالبی که از اول تا امروز ذکر کردیم با بعضی افزوده ها. خب این بحث دیگر تمام است. بحث های آینده ما یک بحث این است که آیا از حدیث رفع می توانیم وجود ملاک را در شیء مضطرٌ علیه در شیء منسی در شیئی که خطأ انجام شده است یا شیئی که جهل به او تعلق گرفته است وجود ملاک را از خود حدیث رفع می توانیم استفاده کنیم یا خیر. خب این بحث جدیدی است که این را انشاء الله از فردا دنبال می کنیم. محورمان هم کلام مرحوم اقای صدر در مباحث الاصول است.

سوال:.... از حاج آقا نقل کردید از استصحاب از شبهات موضوعیه سرایت دادید به برائت که این هم.... شبهات موضوعیه می شود آن را قبول ندارید؟

پاسخ: آن خودش یک اشکالی هست من سر جای خودش درست است. من وارد آن بحث نشدم یادم رفت آن بحث را طرح کنم. اینکه حدیث رفع شبهات حکمیه را هم شامل شود آن مشکل سر جای خودش پابرجا است. آن شبهات حکمیه اشکال عمده ای است که عمده مشکلی که در حدیث رفع هست همین بحث شبهات حکمیه و شمولش نسبت به شبهات حکمیه است که آن شبهه، شبهه جدی است و سر جای خودش باقی است. یعنی از جهت فنی جواب خیلی محکمی برایش نداریم. حالا اگر کسی مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی بعضی وقت ها بعضی فتواها که ایشان می داده است از او می پرسیدند که شما از کجا این فتوا را دادید؟ ایشان می فرماید که انی اشمّ ذلک. خلاصه شم الفقاهه این مطلب را می کند. از باب شم الفقاهه و چیزهایی که خیلی قانون بردار نیست اگر کسی بخواهد حرفی بزند عهدتها علی مدعیها. ولی از جهت اصول فنی علمی که بخواهیم ما دنبال کنیم چیز کردنش خیلی دشوار است. شمول حدیث رفع نسبت به شبهات حکمیه خیلی مشکل هست و حالا باید دید که چه کاری باید کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد